



پیک نیک در خانه

خرسک با صدای زنگ ساعت از خواب بیدار شد. او هیچ وقت نتوانسته بود با دوستانش به گردش برود، چون همیشه دیر سر قرار می‌رسید. برای همین دیشب ساعت‌اش را کوک کرده بود تا به موقع از خواب بیدار شود.

خرسک بعد از شستن دست و صورتش سراغ سبد پیک‌نیک‌اش رفت، اما داخل سبد خالی بود. خرسک یادش آمد دیشب یادش رفته سبدش را آماده کند. خرسک با عجله سراغ زیراندازش رفت که زیر تختش بود. آن را برداشت و داخل سبدش گذاشت. او تا نزدیک در رفت اما یادش آمد غسل‌هایی را که برای دوستانش کنار گذاشته بود، برنداشته است. خرسک برگشت و ظرف غسل را برداشت و داخل سبد گذاشت. خرسک تا جلوی در رفت که باز یادش آمد توپ قرمزش را که به موشی قول داده بود به گردش ببرد، برنداشته است. خرسک سراغ اسباب‌بازی‌هایش رفت و توپ را برداشت و داخل سبد گذاشت.

خرسک در را باز کرد اما دید دارد باران می‌آید، برای همین با ناراحتی در را بست. چند لحظه بعد صدای درآمد. خرسک در را باز کرد و موشی و لاکی و میمونک را دید که سبد به دست داخل شدند. موشی گفت: «ما خیلی منتظرت مونديم، تا اين كه بارون گرفت». میمونک سبدش را زمین گذاشت و گفت: «ما فکر کردیم تو باز هم خواب موندی». لاکي گفت: «برای همین برای گردش خونه‌ی تو رو انتخاب کردیم».

خرسک با لبخند گفت: «چه فکر خوبی!» و زیراندازش را پهن کرد. وقتی خرسک با دوستانش مشغول غسل خوردن شدند، تمام ماجرا را برای آن‌ها تعریف کرد.

غزاله صفدری
مژگان طائی نیا

